

خود را از آمریکاستیزی برهانیم

فاضل غیبی

چند روز پیش وزیر خارجه حکومت اسلامی «رئیس جمهور آمریکا را در کنار چنگیز و اسکندر قرار داد و گفت آنها نتوانستند ایران را از بین ببرند، دونالد ترامپ هم نمی تواند». چنین تصویری از جنگ طلبی ایالات متحده محدود به رهبران حکومت اسلامی نیست، بلکه در میان گروه بزرگی از ایرانیان رواج دارد. آنان متوجه نیستند که هیستری ضدآمریکایی و بویژه ضدترامپی تنها سرمایه تبلیغی حکومت اسلامی است و هوادارانش در داخل و خارج از ایران با استفاده از همه امکانات رسانه‌ای بدان دامن می‌زنند. حتی برخی از ایران‌دوستان نیز بجای پشتیبانی از کوشش‌های جهانی برای مقابله با رژیم فاشیستی اسلامی، هشدار می‌دهند، که با سرنگونی حکومت اسلامی، ایران به میدان کشتار و ویرانی کشانده خواهد شد. پس در سایه همین حکومت اسلامی به زندگی نکبت بار ادامه دهیم و ادامتاً شاهد به باد دادن ایران به دست مشت‌های آخوند باشیم.

سرمایه آمریکاستیزان برخی رویدادها در تاریخ معاصر جهان و ایران است که باید افشاگر «چهره ضدانسانی امپریالیسم آمریکا» باشد! در این نوشتار به هدف نشان دادن توهم آمریکایی‌ستیزی با نگاهی کوتاه روابط ایران و ایالات متحده ارزیابی می‌شود؟

نخستین برخورد آمریکایی‌ها با ایران درخواست کمک مجلس مشروطه دوم به سال ۱۹۰۹ م. بود. حکومت ایران در این زمان پس از پیروزی بر «استبداد صغیر» اینک در راه تأمین استقلال کشور از روس و انگلیس می‌کوشید. نمایندگان مجلس بدرستی تنها راه کسب استقلال را رهایی از وابستگی مالی به دو کشور اشغالگر دانستند و بدین سبب از حکومت خواستند هیأتی از کارشناسان آمریکایی را برای کمک به ایران دعوت کند.

در آن دوران برای آزادیخواهان ایرانی ایالات متحده بزرگترین دموکراسی جهان بود که می‌کوشید به پیشرفت کشورهای جهان کمک کند. ایران دوستان هنوز فراموش نکرده بودند، که در مبارزات مشروطه خواهانه جوان ۲۴ ساله آمریکایی به نام Howard C. Baskerville در کنار مجاهدان تبریز جنگیده و کشته شده بود. وی در پاسخ به کسانی که او را از رفتن به این راه باز می‌داشتند گفته بود: «تنها فرق من با این مردم زادگاهم است و این فرق بزرگی نیست.»

در پی دعوت دولت ایران، در همان سال Morgan Shuster در رأس هیأتی از کارشناسان راهی ایران شد و کاری را شروع کرد، که انجامش غیرممکن می‌نمود. کوتاه سخن، ایران آنروزگار از مجموعه ولایاتی تشکیل می‌شد که حاکمان (معمولاً شاهزادگان) هر یک را در واقع از شاه کرایه می‌کردند. خزانه از درآمد مهم دیگری برخوردار نبود، زیرا که سیستم مالیاتی در ایران ناشناخته بود. وانگهی، در این زمان دولت ایران نه تنها عملاً ورشکسته بود، بلکه معادل ۴۰۰ هزار دلار قرض داشت.

با توجه به این وضع مورگان شوستر نخست نیروی انتظامی به نام «ژاندارمری خزانه» (از حدود هزار نظامی) تشکیل داد تا احکام مالیاتی را به اجرا بگذارد. از آنجا که شجاع‌السلطنه (برادر محمد علی شاه مخلوع) ثروتمندترین ایرانی شمرده می‌شد، شوستر فرمان داد که املاک او برای رسیدگی اوضاع مالیاتی ضبط شود. واکنش روسیه نسبت به این اقدام بخوبی نشانگر اوضاع مفلوک حکومت ایران بود. از آنجا که روسیه ایران را حوزه نفوذ خود می‌دانست، در اعتراض، در بندر انزلی نیروی نظامی پیاده کرد و حکومت ایران را تهدید به تصرف پایتخت نمود! در برابر چنین فشاری، جای شگفتی نیست، که حکومت مشروطه مجبور به اخراج مورگان شوستر از ایران و پرداخت مخارج لشکرکشی روسیه شد! بدین صورت دوران خدمت او پس از تنها هفت ماه به پایان رسید. او در کتاب «اختناق ایران» The Strangling of Persia اوضاع اسفناک عقب ماندگی ملت و ناتوانی حکومت ایران را توصیف کرد.

در آن روزگار نیز مانند امروز، مذهب زدگی باعث عقب ماندگی بود و آخوندها به چنان «اجنبی ستیزی» دامن زده بودند که چند سال بعد (بجای قدردانی از کوشش آمریکا برای کسب استقلال ایران) توده خرافی کنسول آمریکا را وحشیانه به قتل رساندند. ماجرا چنین بود که روزی کنسول آمریکا در تهران به نام Robert W. Imbrie خبر شنید که گویا در سقاخانه شیخ هادی معجزه‌ای رخ داده است. از آنجا که او عکاس مجله National Geographic نیز بود، خواست که از سقاخانه در حالیکه جمعیت خرافات زده از آن تمنای شفا می‌کردند، عکس بگیرد. اما در حالیکه مشغول آماده کردن دوربین بود، یکی فریاد می‌زند: «اینهایی که می‌خواهند عکس بگیرند، همانهایی هستند که می‌خواستند زهر در سقاخانه بریزند!» (۱) همین کافی بود تا جمعیت چنان وحشیانه با مشت و لگد به ایلمبری حمله بردند که او پس از چهل و پنج دقیقه جان داد. این قتل دستجمعی (بسال ۱۹۲۴ م.) در قلب پایتخت چنان شرم‌آور بود، که سردار سپه به منظور جلوگیری از تکرار شد مجبور شد حکومت نظامی اعلام کند.

جالب است که در این هنگام هیأت هشت نفره آمریکایی به ریاست Arthur C. Millsbaugh (استاد دانشگاه و کارشناس امور مالی) در ایران بسر می برد. این هیأت به دعوت سردار سپه مأمور بود که کار شوستر را به انجام رساند و به اوضاع ایران سر و سامانی بدهد. این بار، هرچند در سالهای گذشته اوضاع مالی از پیش هم نابسامان تر شده بود، کار هیأت با موفقیت به پیش رفت. سیستم مالیات مستقیم و غیرمستقیم در سراسر کشور برقرار شد و برای نخستین بار بودجه ای برای دولت تعیین گردید. برای آنکه تصور شود همین اقدامات به چه انقلاب اجتماعی بزرگی دامن می زد، کافیست در نظر گیریم که تنها قشری که در ایران آنروز «مالیات» می پرداخت کشاورزان و دامداران بودند که درآمد خانها و حکام را تأمین می کردند.

اقدامات میلس پو که استقلال مالی ورهایی دولت از دور تسلسل قرضه به خارجیان را هدف داشت، در نهایت به تأمین استقلال اقتصادی و سیاسی کشور منجر می شد. البته دیگر اعضای هیأت اعزامی نیز اقداماتی را به ثمر نشاندهند که در واقع نوسازی همه جانبه ایران را از نقطه صفر ممکن می ساخت. نمونه وار اینکه، زمانی که «میلسپو به ایران آمد، کشور مجموعاً ۱۰۰۰ مایل هم جاده مناسب برای حمل و نقل نداشت. اما در سالهای میانی ۱۹۳۰ این رقم به ۱۴۰۰۰ مایل رسیده بود، که این پیشرفت نتیجه زحمات مهندسانی بود که همراه میلسپو به ایران آمده بودند.» (۲)

بدین ترتیب می توان گفت، که «نوسازی رضاشاهی» تنها در نتیجه اقدامات بنیادی هیأت میلسپو ممکن شد، بدین دلیل ساده که هنوز هیچ ایرانی از دانش و تدبیر لازم برای چنین اقداماتی برخوردار نبود. اسفا که میلسپو بزودی تنها پس از چهار سال به سبب کارشکنی های سیاسیون (اغلب نمایندگان مجلس خانهایی بودند که با برقراری سیستم مالیات مستقیم مخالفت می کردند) اخراج شد.

کمک دیگر آمریکا به ایران پس از جنگ دوم جهانی صورت گرفت که چون شوروی حاضر به خروج نیروهایش از ایران نبود، رئیس جمهور آمریکا به استالین اولتیماتوم داد، که در صورت خودداری از اجرای قرارداد مربوطه، ایالات متحده نیز اقدام به بازگرداندن نیروهایش خواهد کرد. در نتیجه آذربایجان و کردستان از اشغال ارتش سرخ آزاد شد و استقلال ایران تقویت گردید. تبلیغات ضدآمریکایی مدعی است که تا اینجا ایالات متحده با روحیه برادری جهانی می کوشید به کشورهای عقب مانده کمک نماید. اما پس از جنگ دوم جهانی بعنوان قدرت امپریالیستی جهانی پا در جای پای قدرت های استعماری گذاشت.

این تبلیغات خطری را که در این دوران با گسترش قلمرو شوروی به شرق اروپا و نیمی از آسیا بوجود آمده بود نادیده می گیرد و کوشش ایالات متحده را برای جلوگیری از تسلط کمونیسم روسی بر جهان، نه تنها ارج نمی نهد، بلکه مقابله با کودتاهای کمونیستی و تجاوز اشغال گرانه کمونیست ها را «کوشش ایالات متحده برای تسخیر جهان» جلوه می دهد. درحالیکه هیچ موردی را نمی توان یافت که ایالات متحده ورای مبارزه با کمونیسم اهداف دیگری را دنبال کرده باشد. به هر حال کشورهایی که در خط اول خطر کمونیسم را به کمک آمریکا از سر گذراندند، از ویتنام تا تایوان و از شیلی تا کره جنوبی سپاسگزار هستند و بهترین روابط را با این کشور دارند.

نگاهی به رویدادهای پیش از «کودتای ۲۸ مرداد» نشان می دهد که این آمریکا بود که با قراردادهایی بر پایه سودبری ۵۰-۵۰ با کشورهای نفت خیز عربی، ملیون ایرانی را بر آن داشت که به هدف سهم بیشتری از فروش (تا این زمان ایران کمتر از ۱۲٪ از فروش نفت خود را از شرکت انگلیسی دریافت می کرد) (۳) صنعت نفت را ملی کنند. این آمریکا بود که در مذاکرات ایران و انگلیس (بوسیله دین آچسن، وزیر امور خارجه) در این باره از موضع مصدق پشتیبانی کرد و خواهان این بود که «شرکت نفت ایران و انگلیس، نفت ایران را برپایه همان تقسیم پنجاه پنجاه میان دولت و شرکت، مانند دیگر کشورهای خلیج فارس دریافت کند.» (۴)

نشانه دیگر پشتیبانی آمریکا «کمک های مالی بیسابقه به دولت دکتر مصدق» بود. اما زمانیکه در نتیجه لجاجت و آشتی ناپذیری طرف انگلیسی مذاکرات چنان به درازا کشید که کمونیست ها همواره قوی تر شده و خطر کودتای حزب توده جدی شد، ایالات متحده از پشتیبانی ایران کناره گرفت. اما اینکه آمریکا بدون هیچگونه نیروی نظامی بتواند در کشوری مانند ایران کودتا کند و حکومتی را بر خلاف خواست اکثریت مردم به قدرت برساند، همانقدر غیرواقعی و برای ملت ایران توهین آمیز است که انجام چنین کودتایی را بدست انگشت شماری مأمورین اطلاعاتی ممکن می شمرد.

امتناع مصدق از کناره گیری و وخامت روزافزون اوضاع اقتصادی و مالی کشور مدتها بود که او را از پشتیبانی مردمی محروم کرده بود و در این میان فقط نیروهای انتظامی بودند که می توانستند با پشتیبانی از دولتی نوین کشور را از بن بست موجود نجات دهند. وانگهی امروزه علم سیاست این را بعنوان یک اصل پذیرفته است که بدون خواست اکثریت مردم نه حکومتی پابرجا می ماند و نه دگرگونی سیاسی مهمی میسر است. از اینرو به حکم عقل باید پذیرفت، اکثر ایرانیان در روز ۲۸ مرداد ۳۲ (درست

مانند خود دکتر مصدق) بدین رسیده بودند که مبارزات برای احقاق حق ایران نتیجه نداده است. از اینرو بازگشت به دورانی امن و پرتبات در برابر خطر کمونیسم ضرورت لحظه است.

امروزه دیگر روشن شده است که کودتا خواندن رویدادهای ۳۲ و نسبت دادن آن به ایالات متحده فقط در خدمت تبلیغات چپ اسلامی بود که در آن روز از پیروزی بازماندند، اما در سالهای بعد به کمک چنین تبلیغاتی توانستند، نیروهای ملی ایران را به انزوا و بالاخره به تسلیم وادارند. آنان توانستند در این میدان به چنان هیستری دامن زنند که وقتی آلبرایت (وزیر خارجه چپ‌گرای آمریکا) برای دامن زدن به آشتی میان دو کشور گفت، که اگر هم ما در امور داخلی ایران دخالت کردیم، پوزش می‌طلبیم، آمریکاستیزان اعلام کردند که پس از نیم قرن بالاخره «دلیل قاطع و روشن» برای دخالت آمریکا بدست آمد!

تاریخ معاصر ایران پیش از انقلاب اسلامی نیز نشان می‌دهد که دولت‌مردان آمریکایی از تشویق شاه به برانداختن سیستم ارباب-رعیتی و انجام رفرم‌های اجتماعی در چهارچوب «انقلاب سفید»، تا خواست رعایت حقوق بشر و «فضای باز سیاسی» همواره در کنار مردم ایران در راه پیشرفت ایران گام برداشته‌اند.

البته که سیاست خارجی ایالات متحده در سایه رقابت دو جناح چپ و راست عاری از اشتباه نیست، اما مسلم این است که هر کشور دیگری در برابر رفتارهای شرم‌آور و حتی وحشیانه برخی ایرانیان نسبت به آمریکاییان (از قتل سقاخانه تا گروگان‌گیری کارمندان سفارت و ترور و توهین هزار باره به مأموران آمریکایی) واکنش دیگری می‌داشت از اینکه به حدود دو میلیون ایرانی پناه دهد.

همین واقعیت برای عقل سلیم کافیهست که بپذیرد، ایالات متحده در مجموع هنوز هم به ارزش‌های والای «برادری جهانی» پایبند است و دفاع از دموکراسی و حقوق بشر تعیین‌کننده سیاست خارجی کشوری است، که ما ایرانیان وجودش را باید بعنوان فرصتی نیک تلقی کنیم. قدرت و عظمت آمریکا نه در نتیجه «غارت امپریالیستی»، بلکه در درجه اول ثمره کار و کوشش ملتی است که می‌خواهد بهترین باشد و توانسته است میهن خود را به چنان جای نیکی بدل کند که از همه کشورهای دنیا بهترین‌ها را جلب می‌کند.

ایران در دور دست تاریخ نقشی مشابه نقش آمریکا بازی می‌کرد. مردمانی گوناگون به مسالمت در سایه اش می‌زیستند که به کار و کوشش پیشگام جهانیان بودند. اگر ما ایرانیان بخواهیم بدین جایگاه بازگردیم، بیشک گام نخست برقراری دوستی و همکاری با ایالات متحده است. آنان که هنوز زشتی آمریکاستیزی را دریافته‌اند، کافیهست در نظر گیرند که پس از برکناری حکومت اسلامی میهن ما بزودی جایگاه شایسته‌ای در خانواده ملت‌ها بدست خواهد آورد، فکر می‌کنید، فرزندان آمریکاستیزان امروزی درباره پدران و مادران خود چگونه داوری خواهند کرد؟ آیا هنوز پس از چهار دهه حکومت اسلامی، نباید منافع ملی ایران را مستؤلانه و با دیدی تاریخی در نظر گیریم؟

ترفند تبلیغی چپ اسلامی تا بحال این بوده است که میهن‌دوستان ایرانی را در میان دو گزینه «حکومت اسلامی» یا «تجاوز و سلطه امپریالیستی» آچمز کند. بی‌شک غلبه بر آمریکاستیزی در زیر بمباران رسانه‌های گروهی برای ایرانیان خارج از کشور دشوار است، تا چه رسد به داخل کشور که در آن بزرگترین مغزشویی تاریخ بر علیه کشورهای متمدن به شدت فعال است.

در این باره باید توجه داشت، پس از سرنگونی رژیم‌های توتالیتر هیتلری و استالینی روشن شد که ماشین دروغ‌پراکنی تنها دستگاهی بود که در این دو رژیم به خوبی و تا به آخر کار می‌کرد. گزارشات تاریخی نشان می‌دهند که در روزهای آخر رژیم هیتلری هزاران آلمانی دست به خودکشی زدند، زیرا چنان تبلیغات رژیم را باور کرده بودند، که حاضر نبودند در نظامی سوای رژیم فاشیستی زندگی کنند.

از اینرو با توجه به «مبارزات ضد امپریالیستی» که در واقع جز تبلیغات آمریکاستیزانه نیست، روشن می‌شود که مادامیکه ایران دوستان واقعی نتوانند بر تبلیغات ضد آمریکایی غلبه کنند و ایالات متحده را بعنوان دوست و یاور ایران در راه پیشرفت همه جانبه درنیابند، برآمدن جنبشی که بتواند حکومت اسلامی را برکنار کند، غیرممکن خواهد بود. به این دلیل روشن که با آمریکا ستیزی نمی‌توان با رژیم‌هایی که آمریکاستیزی تنها سرمایه‌اش را تشکیل می‌دهد، مبارزه کرد.

(۱) ملك الشعرا بهار، معجزه سقاخانه و قتل كنسول امريكا در ايران

(2) One Hundred Years. Arthur Judson Brown. 1936. pp. 474

(۳) محمد امینی، مصدق و ملی شدن صنعت نفت ایران

(4) Acheson, Dean: Present at the Creation, New York, 1987, pp. 510

